

درس سیصد و چهل و سوم

بررسی کلام فاضل قوشچی درباره کیفیت تحقق صورت در وعاء ذهن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَنَّهُ قَدْ تَقَرَّرَ عِنْدَهُمْ وَ سَيَنْتَلُو عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ كُلَّ صُورَةٍ مُجَرَّدَةٌ قَائِمَةٌ بِذَاتِهَا فَإِنَّهَا عِلْمٌ وَ عَالِمَةٌ بِذَاتِهَا وَ مَعْلُومَةٌ لِذَاتِهَا.^۱

بحث راجع به کلام فاضل قوشچی درباره کیفیت تحقق صورت در وعاء ذهن بود که تحقق آن به دو امر و در دو مرتبه بود؛ مرتبه اول، مرتبه کلیت و معلومیت و مرتبه دوم، مرتبه جزئیت و تعلق به نفس. اشکالی که مرحوم آخوند وارد کرده‌اند این بود که اگر به صرف تغایر دو امر، دو حقیقت مختلف در خارج تحقق پیدا می‌کند، این خلاف وجدان است و اگر به معنای دو اعتبار است، اعتبار به اعتبار معتبر است و دلالت بر تعدد دو امر در خارج نمی‌کند و اشکال به حال خود باقی است یعنی اشکال تبدل جوهر به کیف و اندراج جوهر در تحت مقوله کیف به حال خودش باقی است و تفاوتی در این زمینه ندارد.

تعریف علم و عالم و معلوم

مسئله‌ای که مرحوم آخوند در ذیل این قضیه مطرح می‌کند، یک مسئله بسیار مهم و بلندمرتبه‌ای است و او این است که هر چیز مجردی که جنبه معلومیت و استقلال ذاتی داشته باشد یعنی فعلیت آن فعلیت بالذات باشد لا بالغير، آن امر مجرد و معلوم باید هم علم باشد و هم عالم باشد و هم معلوم یعنی هر صورت معلومه‌ای که بالذات و بالفعل استقلال داشته باشد یعنی قائم به ذات باشد، عالم به وجود و حضور و حیثیت خود است. بنابراین آن حیثیت و وجود خود، به علم حضوری برای او معلوم می‌شود و همان تعلق معلوم به عالم و کیفیت ربط بین آن معلوم و عالم عبارت از علم است، پس علم همان حیثیت انتسابیه است. معلوم عبارت از همان شیء مدرک و مظهر **عند العالم** است. عالم هم عبارت از همان جنبه فاعلی است که خودش را ادراک می‌کند. نسبت به نفس ناطقه هم همین‌طور گفته می‌شود؛ نفس ناطقه که قائم به ذات خودش است، هم علم است و هم عالم است و هم معلوم است. عالم است از حیث اینکه خودش را ادراک می‌کند و معلوم است چون آن چیزی را که ادراک می‌کند عبارت از یک حقیقت مدرک است و از این نقطه نظر علم هم است. البته در بحث

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۸۳.

اتحاد علم و عالم و معلوم که بعداً ایشان [بیان می کنند] و مبنای فروریوس راجع به این قضیه اینجاست، این را ثابت می کنند و حتی ما در آنجا - إن شاء الله اگر به حول و قوة خدا رسیدیم - یک پله بالاتر از این قضیه می رویم و اثبات اتحاد علم و عالم و معلوم را برای هر امر وجودی خواهیم کرد! هر چیزی که وجود پیدا کند چه مجرد باشد و چه غیر مجرد باشد تفاوت ندارد.

مجرد بودن علم و عالم و معلوم بنا بر حکمت مشاء

متنها بنا بر حکمت مشاء چون معلوم از مقوله مجردات است بنابراین عالم هم باید مجرد باشد و بالتبع علم هم همین طور خواهد بود. لذا این مسئله را به صور معلومه قائم بالذات نسبت می دهند و علم باری تعالی را از همین جا اثبات می کنند. چون خدای متعال عالم به ذات خودش است بنابراین ذات خود برای خود خدا معلوم می شود و آن علم هم همین طور است؛ علم یکی از صفاتی است که آن صفات ملصق و لازمه ذات است و طریق اثبات آن از طریق اثبات صور معلومه است که هر صورت معلومه ای که قائم به ذات باشد باید علم و عالم و معلوم هم باشد. این یک مسئله است.

بالفعل بودن نفس امام معصوم علیه السلام نسبت به همه اشياء

بنابراین وقتی که بنا بر قول فاضل قوشچی نفس، خلاق این صور است، این محالیتی که در اینجا لازم می آید این است که چطور ممکن است که این نفس که در مقام فاعلیت خودش بالقوه است و به واسطه صور جنبه فعلیت پیدا می کند خالق امر بالفعل باشد؟! این دیگر محال است و امکان ندارد. خود نفس در حیثیت ذاتی و حیثیت خلاقیت و فاعلیت خودش بالقوه است، نه در حیثیت وجودی! این بالقوه است و بالفعل نیست، اگر بالفعل بود بنابراین همه صور برای نفس معلوم بود، اینکه این طور نیست! اینکه الآن جاهل به اشياء هستیم به خاطر این است که نفس ما نسبت به آن اشياء جنبه بالقوه دارد و جنبه بالفعل ندارد، جنبه بالفعل برای امام است که همه اشياء برای او بالفعل است و برای ما بالقوه است. به ما بگویند، می گوئیم: بله و نگویند، می گوئیم: نه. این مربوط به ما است.

بالقوه بودن نفس انسان از نقطه نظر ایجاد صور

بنابراین خود نفس از نقطه نظر ایجاد صور جنبه بالقوه دارد و بالفعل ندارد و این جنبه بالقوه به واسطه تعلق خارجی بالفعل می شود یعنی وقتی که نفس یک صورتی را خلق کرد تحقق آن صورت موجب فعلیت برای نفس می شود. بنابراین نفس خلق نمی کند بلکه شیء دیگری این خلق را به وجود می آورد نه اینکه خودش

بخواهد خلق کند! حالا اگر نفس بخواهد خالق باشد معنایش این است که بخواهد از جنبه بالقوه خودش یک جنبه بالفعل قائم بالذات را محقق کند که این مزیت فرع بر اصل می شود، اینکه خودش در حیثیت وجودش بالقوه است چطور ممکن است یک امر بالفعل را محقق کند؟!

چون فاضل قوشچی می گوید: این صورتی که در نفس می آید کاری به نفس ندارد - غیر از آن جهتی که جسییده به نفس است - و برای خودش یک وجودی دارد. خب این وجود از کجا آمد؟! از آن بالا که نیفتاد بلکه نفس آن را درست کرد. هم نفس این را درست می کند و هم هیچ ارتباطی به نفس ندارد! اینکه نمی شود نفس خودش در وجود بالقوه خودش یک امر بالفعل را به وجود بیاورد که به او مربوط نیست و اصلاً ارتباطی به او ندارد! مثل اینکه یک پدر و مادری بدون اینکه نکاح کنند یک زید را یک دفعه در خارج به وجود بیاورند. این پدر و مادر نسبت به توالد، بالقوه هستند آن وقت چطور ممکن است اینکه بالقوه است، نسبت به ولد یک عمرو و زیدی را در خارج بدون شرایط و شروط به وجود بیاورد؟! چرا؟! چون وجود زید در خارج، وجود فعلی است و وجود بالقوه نیست! وقتی بالقوه بود که [زید] نبود اما الآن که هست بالفعل می شود. آن وقت آیا ممکن است این پدر و مادر بدون شرایط ازدواج و نکاح که در حیثیت فاعلیتشان و توالد و تناسلشان بالقوه خوابیده است یک دفعه موجب یک فعلیت خارجی بشوند؟! این محال است و امکان ندارد. ترتیب این نفس هم این طوری می شود. نفس خودش جنبه بالقوه دارد آن وقت این نفس امری را در خارج که ارتباطی هم با او ندارد به وجود بیاورد؟! خب این محال است.

بنابراین [از] این جهت نفس یا جنبه فاعلی دارد یعنی علت فاعلی برای این است که در اینجا اشکال پیش می آید که چطور ممکن است نفس که جنبه بالقوه دارد خودش موجب یک امر و صورت بالفعل باشد؟! یا اینکه نفس علت غایی است که در اینجا هم اشکال پیش می آید زیرا غایت مهم تر از معیا است، علت غایی مهم تر از نفس ذی العله است! وقتی که آن غایت به عنوان اشرفیت مقدم باشد بنابراین در اینجا نفس باید از آن صورتی که می خواهد آن صورت را به وجود بیاورد اشرف باشد! اگر بخواهد از آن اشرف باشد پس چرا دیگر آن را به وجود می آورد؟! نفس آن صور را برای فعلیت و کمال خودش به وجود می آورد حالا اگر خود نفس نسبت به آن صورت جنبه فعلیت داشت دیگر در این صورت تحقق آن صورت لغو خواهد بود.

مثل اینکه شما بروید برای کمالتان علم یاد بگیرید یعنی این علمی که الآن در این کتاب هست موجب کمال است حالا اگر شما قبل از اینکه این را بخوانید خودتان نسبت به این مسائل عالم بودید، دیگر چرا کتاب را باز می کنید؟! دیگر چرا باید درس بخوانید؟! خودتان عالم هستید دیگر. این جنبه اشرفیت اقتضاء می کند که آن صورت، مادون باشد و اشرف همیشه ناظر به مادون باشد، نه آن دیگری، و این صورت معلولیت که موجب کمال نفس است دلیل بر این می شود که این صورت غایت برای نفس می شود نه اینکه نفس علت غایی برای

آن باشد! علت مادی هم ندارد به خاطر اینکه نفس مجرد است.

پس به هیچ کدام از این علل نمی شود [مربوط] باشد. اگر شما بگویید: علت قابلی است یعنی قابل این صور است و قبول می کند، دیگر شناخت قبول این صور خودش از همه بدتر خواهد شد به خاطر اینکه این ظرفیت در جنبه قبول خوابیده است یعنی یک شیء باید برای دیگری ظرف باشد که بتواند او را قبول کند. خب اگر قرار باشد که خودش مستقل باشد و نفس هم که مستقل است چرا او ظرف برای این باشد؟! [خب] این ظرف برای او باشد! چرا نفس ظرف برای این صورت باشد؟! صورت، ظرف برای نفس باشد! چون هر کدام از اینها مستقل از یکدیگر هستند. بنابراین می شود از اینجا استفاده کرد که اولاً این صورتی که در ذهن هست نمی تواند به عنوان یک امر مستقل جدای از ذهن باشد و دوم اینکه نمی تواند به عنوان حال باشد یعنی در این ذهن قرار گرفته باشد. بله! نفس به عنوان کیف ایجاب آن صورت را می کند و به او التصاق دارد نه اینکه یک امر جدای از اوست.

اشکال دیگری که وارد می شود این است که روی این حساب لازم می آید که آن معلوم ما در عین واحد هم کلی باشد و هم جزئی باشد؛ اینکه کلی باشد به خاطر اینکه شما وقتی که تصور یک طبیعت کلی را می کنید و آن طبیعت کلی جدای از آن نفس هست، بنابراین قابل صدق بر کثیرین است. وقتی که شما طبیعت غم یا طبیعت انسان را تصور می کنید، قابل [صدق] بر زید، عمرو، بکر و خالد است. و از آن طرف یک دلیل دیگری داریم: **كُلُّ شَيْءٍ يَوْجَدُ فِي الْخَارِجِ فَهُوَ مَتَشَخِّصٌ وَ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ جَزْئِيًّا**. پس این شیئی که الآن در نفس هست، **شَيْءٌ فِي الْخَارِجِ أَمْ لَا؟** بله شیئی در خارج هست منتها نه خارج در مکان خارجی بلکه خارجی ای که در نفس هست، و **الشَّيْءُ مَا لَمْ يَتَشَخَّصْ لَمْ يَوْجَدْ وَ التَّشَخُّصُ هُوَ الْجَزْئِي**، بنابراین نتیجه می گیریم که این شیئی که الآن در نفس هست جزئی است در حالی که شما گفتید: کلی و قابل صدق بر کثیرین است. این دو دلیل که در اینجا اشکال وحدت کلی و جزئی هم باقی می ماند. اشکالات دیگر هم هست.

أَنَّهُ قَدْ تَقَرَّرَ عِنْدَهُمْ وَ سَيَنْتَلُو عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ كُلَّ صُورَةٍ مُجَرَّدَةٍ قَائِمَةٌ بِذَاتِهَا فَإِنَّهَا عِلْمٌ وَ عَالِمَةٌ بِذَاتِهَا وَ مَعْلُومَةٌ لِذَاتِهَا^۱.

هر صورت مجرده ای که این صورت مجرده قائم به ذاتش است این هم علم است و هم عالم به ذاتش است و هم معلوم برای ذات خودش است.

منظور از صورت در اینجا واضح است که شکل نیست و مقصود از صورت حقیقتی است که هویت خارجی دارد و آن هویت خارجی و حقیقت او عبارت از تحقق همان است، به آن صورت گفته می شود و طبعاً این صورت باید مجرد باشد.

^۱. همان، ص ۲۸۳.

و بنوا على ذلك إثبات علم الله تعالى بذاته و علم الملائكة الروحانيين بذواتهم.
 علم باری تعالی به ذات خودش و علم ملائکه به ذاتشان، همه اینها را بر این اثبات کردند چون این ملائکه حقایق و صور مجرد هستند و چون صور مجرد هستند باید عالم به ذات خودشان باشند و جهل در آنها راه ندارد! همین طور اثبات علم که از صفات باری تعالی است از همین باب ثابت می شود.

فيلزمُ عليه أن يكون النفس الإنسانية عند تصوُّره المعقولاتِ محصَّلةً مكوَّنةً باختيارِها لذواتٍ مجردةٍ عقليةٍ علامة فعالة بناءً على اعترافه بأنَّه يحصل عند تصوُّرنا الأشياءِ أمرٌ معقولٌ غيرُ قائمٍ بالذهن و لا يأمِرُ آخر غيرِ الذهن كما هو الظاهر.

بر جناب آقای قوشچی این اشکال وارد می شود که نفس انسانیه وقتی که معقولات را تصور می کند، اینکه با اختیار خودش یک ذوات و صور مجردة عقلیه ای را تحصیل کند و به وجود بیاورد که آنها هم علام هستند چون عالم به ذات هستند و هم فعال هستند، بالآخره آنها کار انجام می دهند. اینکه عالم به ذات است یعنی حی و قادر است و خودش فعال است. **بناءً على اعترافه بأنه ...** چون ایشان اعتراف کردند که وقتی اشیاء را امر معقولى تصور می کنیم که قائم به ذهن نیست و نه قائم به چیز دیگری غیر از ذهن است، این پیدا می شود.

و كون النفس فعالة للجوهر العقلي المستقل الوجود و إن كان بمعنى الإعداد من المستبين فساده و استحالة كيف و النفس قابلة للمعقولات بالقوة و إنما يُخرجها من القوة إلى الفعل ما هو عقلٌ بالفعل.

اینکه نفس ناطقه در مقام علت فاعلی فعال باشد و برای یک جوهر عقلی علت فاعلی باشد یعنی برای یک صورت عقلی که آن صورت عقلی و مجرد مستقل الوجود است و کاری به نفس ندارد ...، اگرچه این علت فاعلی به معنای علت معدّه است نه آن علت فاعلی که فاعل تام است که باری تعالی است. اگرچه علت، علت معدّه باشد باز استحاله و فسادش واضح است.

كيف و النفس قابلة ... چطور این طور نباشد درحالی که - دلیلش را می آورد که این دلیل بر این است -

نفس بالقوه قابل معقولات است یعنی بالقوه قابل است نه اینکه فعال است و عقل بالفعل آن نفس را از قوه به فعل خارج می کند؛ آن عقل بالفعل که مسلط بر نفس و همه نفوس است و از آن تعبیر به عقل فعال می آورند، آن عقل بالفعل با القای صور در نفس، آن را از قوه به فعلیت خارج می کند و وقتی که آن صور را در نفس القاء می کند مدام نفس را به کمال می برد و به واسطه صور معلومه مدام نفس بالا می رود بالا می رود و خود آن نفس با خود صورت معلومه اتحاد پیدا می کند و چون آن صورت معلومه اعلی و اشرف از نفس است لذا به واسطه مجانست و سنخیت، یک اتحاداً بین آن معلوم و آن نفس به وجود می آید و نفس از سنخیت آن معلوم قرار می گیرد.

علت سفارش به دوری نفس از صور امور شهویه و دنیائیه و مبتذل

لذا می گویند: هیچ گاه نفس خود را با صور امور شهویه و دنیائیه و امور مبتذل خراب نکنید! این خراب

کردن نفس معنایش همین است. انسان یک رمان و قصه مطالعه کند، نفس او در حد رمان و قصه پایین می آید! انسان یک صورت شهویه را ببیند، نفسش در آن صورت شهویه پایین می آید! اگر انسان در مجالس به مطالب غیبت و تهمت و اینها توجه کند، نفس او در همان مرتبه پایین از غیبت و اینها پایین می آید! انسان اگر به زرق و برق و این مسائل توجه کند، نفس پایین می آید!

تنزل نفس در صورت ارتباط و معاشرت با افراد غیر صحیح و غیر مناسب

لذا کاملاً مشهود است که وقتی شخص یک مقداری از نقطه نظر صحبت و مطالعه و برخوردها با افراد غیر صحیح و غیر مناسب ارتباط و معاشرت پیدا کند بعد از یک ماه که او را می بینید، می بینید تنزل پیدا کرده است و با یک ماه قبل تفاوت پیدا کرده است! [علت] چیست؟! چون اتحاد پیدا می کند! یعنی با آن مرتبه مجانسین و مجالسین و مصاحبین سنخیت پیدا می کند و دناوت و تنزل آن مرتبه در نفس انسان اثر می گذارد و انسان را پایین می آورد!

اتحاد نفس با حقیقت کلام معصومین و اولیاء در صورت مطالعه روایات و شرح حال ایشان

و به عکس اگر انسان یک روایت خواند؛ روایت امام صادق را خواند، یک روایت اخلاقی از امام رضا علیهما السلام خواند، یک حکایت از احوال اولیاء خدا را خواند، یک قصه و داستان از شرح حال بزرگان و اولیاء را خواند و یک حکمت از کلمات حکیمانه بزرگی از بزرگان را خواند، می بینیم یک تکان می خورد و این تکان خوردن و تمایل نفس به آن حکمت، مرتبه، مسئله و کلامی که از دهان امام رضا علیه السلام بیرون آمده است عبارت از اتحاد بین نفس و آن حقیقتی است که آن حقیقت در کلام معصوم علیه السلام و حکایت تاریخی از بزرگان منظوم است! لذا اگر انسان یک روایتی بخواند نمی خواهد برگردد و یک قصه بخواند! [علت] اینکه نمی خواهد چیست؟! چرا نمی خواهد؟! چون وحدت پیدا کرده است و بین نور و ظلمت جمع نمی شود، وقتی که متمایل به نور شده است از ظلمت فراری است!

یک راه آزمایش در مسیر تکامل نفس

لذا ما همیشه می توانیم خودمان را تست و آزمایش و اختبار کنیم، اگر دیدیم به اموری که سایر افراد به آن تمایل دارند تمایل داریم، بدانیم کارمان پس معرکه است و کارمان خراب است! اگر به صحبت و نشستن و حرف از زید و عمرو و بکر گفتن و نقل کردن و حرف های لاطائلات تمایل داریم، بدانیم که کارمان خیلی خراب است! اگر دیدیم تمایل داریم که بنشینیم و قصه بخوانیم کار خراب است! اگر تمایل داریم صور قبیحه

و وقیحه تماشا کنیم کار خیلی خراب است! اگر دیدیم که نفس مدام برای مطالعه اشعار تمایل پیدا می کند؛ می خواهد شعر حافظ مطالعه کند، مولانا بخواند، ابن فارض بخواند، حکایت بزرگان بخواند، روایت ائمه علیهم السلام مطالعه کند و به مسائل علمی توجه پیدا کند، بدانیم که در مقام رشد و تکامل است.

القاء شدن معلومات، به نفس در مسیر کمال

این مسئله بسیار مسئله مهمی است که نفس وقتی که می خواهد به تکامل برسد، معلوماتی که موجب کمال اوست به او القاء می شود که در اینجا مطالب خیلی زیاد است.

و إِنَّمَا يُخْرِجُهَا مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ ... آن عقل فعال نفس را از مرتبه قوه به فعلیت خارج می کند.
إِذَا أَفَادَتِ النَّفْسُ الْعَقْلَ فَكَانَتْ إِمَّا عِلَّةً مَفِيزَةً لَهَا فَكَانَ مَا بِالْقُوَّةِ بِحَسَبِ الذَّاتِ مُخْرَجًا وَ مُحْصِلًا لِمَا بِالْفِعْلِ بِالذَّاتِ مِنْ الْقُوَّةِ هَذَا مُحَالٌ فَاحْشُ.

وقتی که نفس - بنا بر رأی فاضل قوشچی - عقل، یعنی امر معقول را به وجود بیاورد و یک صورت معقوله ای را ایجاد کند یا علت، علت مفیضه است و می خواهد آن صورت را به وجود بیاورد و آن که بالقوه است نفس است و ذاتش بالقوه است، آن صورت معقوله را که بالذات بالفعل است از قوه اخراج و تحصیل کند یعنی از مرتبه قوه یک امر بالفعل درست کند! خب اینکه نمی شود! اگر علت، علت مفیضه باشد. پس نفس علت مفیضه نیست و علت مفیضه یک چیز دیگر است.

و إِنَّمَا عِلَّةٌ قَابِلِيَّةٌ لَهَا فَهِيَ يُنَافِي مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ لِأَنَّ قَابِلَ الشَّيْءِ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُحَالًا لَهُ.
یائینکه علت، علت قابله است که با آنچه که ایشان گفتند منافات دارد، قابل شیء باید محل برای شیء باشد درحالی که شما گفتید که این ارتباطی با نفس ندارد و جدای از نفس است و آنکه محل برای نفس است یک چیز دیگر است، آن را حلال زاده می بیند!!^۱

و إِنْ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مِنْهُمَا وَ لَيْسَتْ بِغَايَةٍ أَيْضًا وَ هُوَ ظَاهِرٌ وَ لَا هِيَ صَوْرَةٌ لَهَا بَلِ الْعَكْسُ أَوْلَى فَلَا عِلَاقَةَ لَهَا مَعَ الْمَعْقُولَاتِ فَكَيْفَ يَكُونُ مَنشَأً لَوْجُودِهَا عَلَى أَنَّ الْحَدُوثَ وَ التَّجَدُّدَ يُنَافِي كَوْنَ الشَّيْءِ عَقْلًا بِالْفِعْلِ كَمَا تَقَرَّرُ عِنْدَهُمْ.

اگر هیچ کدام از اینها نبود یعنی نه علت مفیض بود و نه علت فاعلی بود و نه علت قابلی بود، علت غایی هم نمی تواند باشد، یعنی نفس علت غایی برای اوست. [نمی شود]، چرا؟ چون اگر علت غایی باشد، علت غایی اشرف است چرا دنبال معلوم می رود؟! چرا صورت عقلیه درست می کند؟! علت غایی همیشه بعد از علت فاعلی و علت مادی و علت صوری و اینها است و در مرتبه آخر است گرچه از نظر رتبه و طبیعت در مرتبه اول است، ولی از نظر ماهیت خودش در مرتبه بعد قرار گرفته است.

و هُوَ ظَاهِرٌ ... این ظاهر است و ظاهرش این است که نمی تواند اشرف باشد چون اشرف به دنبال غیر

^۱ . اشاره به داستانی دارد از کریستین آندرسن در کتاب فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی نوشته غلامعلی حداد عادل.

اشرف نمی‌رود. [البته] اشرف به دنبال خیلی‌ها می‌رفت!!

و لا هی صورۃ لها علت صوری هم نیست، نمی‌تواند علت صوری برای او باشد بلکه عکس اولی است یعنی او علت صوری برای این خواهد بود پس علاقه‌ای برای نفس به معقولات نیست و ارتباطی ندارد. پس نفس چگونه منشاء برای وجودش می‌شود؟! علت چیز دیگر است و نفس فقط جنبه التصاق و اتحاد را با او برقرار می‌کند.

علی أنّ الحدوث و التجدّد ... اضافه بر اینکه حدوث و تجدد بنا بر رأی حکمای مشاء، نمی‌شود و منافات دارد با اینکه عقل، عقل بالفعل باشد. بماند که چطور حدوث و تجدد با فعل منافات دارد. چون هر امر فعلی باید قدیم زمانی باشد درحالی که صور معقوله حادث زمانی هستند چون نفس مدام اینها را در هر زمانی به وجود می‌آورد و آن امری که حادث زمانی باشد نمی‌تواند مجرد بالفعل باشد و بالذات جنبه بالفعل داشته باشد. إن شاء الله [بقیه مطالب] برای جلسه بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد